

از نسل سوخته

آموزگار من

آهنگ مهربان صدایت روز نخست مهر

در گوش من هنوز آواز می دهد:

"خوش آمدید تازه نهالان باغ علم

در این بهشت دانش و فرهنگ و دین و داد ..."

اکنون کدام دست تعصب

آتش فکنده در دل این نازنین بهشت

تا دوزخی شود ، از آتشی بر آمده ز اندیشه های زشت

افتد به جان هر دگر اندیش بی پناه

سوزد حقوق و حرمت انسان بی گناه

اینک منم ، از نسل سوخته

که هنوز ایستاده است در آتش ستم

اینک منم ، شاگرد سخت کوش و مطیع کلاس درس

اما به جرم داشتن باوری دگر محکوم طرد و ترس

محروم از حقوق بشر در دیار خویش

بیگانه در وطن

آماج اتهام به جاسوسی و به کفر

بي رخصت دفاع

بي فرصت برابر كسب معاش و علم

با اينهمه ستم

اما دلم چو آينه اي صاف صاف صاف

بي كينه و ملال از ظلم و اعتساف

آيينه اي زلال

لبريز روي يارو لبالب از آن جمال

بي لکه اي ز نفرت و کين خواهي و ملال

اينک منم

برخاسته به پاي

در راه قلعه هاي مه آلود آرزو

بيرون زدم ز تيرگي دره هاي جهل

با مشعل اميد به فرداي بي ستم

فرداي بي تعصب و تبعيض و درد و غم

فرداي پر شکوه و درخشان ميهنم

ايران سر فراز

زود است بنگريم بر شاخهء فلق

خواهد شکفت غنچهء خورشيد عدل و حق

در باغ آرزو